

بازتاب پدیده اعتیاد در شعر صائب

دکتر مهدی نوریان* - دکتر اسحق طغیانی**
فریدون طهماسبی***

چکیده

صائب کدام غبن به این می‌رسد که ما داریم می به ساغر و تریاک می‌زنیسم
اعتیاد به مواد مخدر و سستی آور در دوره صفویه به صورت مشکلی جدی و خطر آفرین برای سلامت جامعه خود را نشان داد. این مواد در گذشته به صورت داروهای گیاهی و ترکیبی (پادزهر) و شادی آور در معجونها کاربرد داشته، و در شعر قبل از صفوی نیز به آنها اشاره شده است. اما از دوره صفوی به بعد به شکلی زیان رسان و سستی آور مصرف شدند و در جامعه باعث بروز انحرافات و آسیبهایی گشتند؛ به گونه‌ای که ادبیات این دوره هم از تأثیر شوم آن دور نماند. تعدادی از ادیبان این دوره، از جمله شعرا به دام مصرف مواد مخدر گرفتار شدند، به طوری که بازتاب مصرف این پدیده جدید اجتماعی را در اشعار و تصویر سازیهای گویندگان دوره صفوی و سبک هندی می‌توان

* - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

** - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

*** - دانشجوی دکتری ادبیات فارسی اصفهان

مشاهده کرد. در این جستار سعی شده است ضمن بررسی تاریخی این پدیده اجتماعی، انعکاس آن در اشعار صائب، بزرگترین شاعر آن روزگار بررسی و تحلیل گردد.

واژه‌های کلیدی

صفویه، صائب، آسیبهای اجتماعی، اعتیاد، تریاک، افیون، غلیان.

مقدمه

دوره صفوی، از ادوار مهم تاریخ ایران و بستر حوادث فراوانی بوده است که منجر به تحولات تلخ و شیرینی شد. برخی از این حوادث باعث بروز انحرافات و آسیبهای مخرب در جامعه گردید که از جمله آنها می‌توان اعتیاد به مواد مخدر را نام برد که خاص و عام را گرفتار خود کرد. عده‌ای از پادشاهان و بزرگان و گویندگان بزرگ دوره صفوی به دام این انحراف آشکار گرفتار شدند که طالب آملی، محمدقلی سلیم، میرزا جلال اسیر، ملا مخفی رشتی و ... از این جمله بودند. صائب تبریزی از جمله درباریان و خواص آن روزگار، به عنوان ملک الشعرا دربار سه تن از پادشاهان صفوی به دام اعتیاد برخی از این مواد مخدر گرفتار بوده و این مسأله در دیوان اشعار او بازتاب پیدا کرده و شاعر از آن برای تصویرسازی هم استفاده نموده است. در این مقاله به این بحث پرداخته می‌شود.

مواد مخدر و افیونی

وقتی که «تله ماکوس» در «اسپارت» خیالانوس را دید؛ خاطره «پوله سس» و دیگر جنگجویان که در جنگ «تروژن» کشته شده بودند، در او و دیگر حضار چنان تأثیر غم‌انگیزی گذاشت که فرمان داد یک مهمانی به یاد بود آنان برپا دارند. آنگاه «هلن» شراب مخصوص دوستانه را تهیه کرد. هلن دختر زئوس داروی «پنتته» را در شراب مدعوین ریخت، پس از نوشیدن اندکی از آن شراب اندوهها زدوده شد و زشتیها ناپدید شد. این داروی حیرت‌انگیز را «پالیداما» زن «تئوس» از اهالی مصر به هلن داده بود (۲۲/ص ۲۸).

افیونی که معمولی‌ترین مخلوط تریاک بود، در شراب سرخ رنگ حل می‌شد و از این معجون شربتی قدرتمند به دست می‌آمد که تأثیری بسیار خطرناک به جا می‌گذاشت.

هومر در کتاب اودیسه دربارهٔ پنته یا داروی فراموشی که همان شربت تریاک بود چنین نوشته بود که ویرژیل هم در نوشته‌هایش از آن به عنوان ماده‌ای خواب آور یاد کرده است.

نوشته‌های هومر بهانه‌ای شد تا بحث به مواد سستی آور و مخدر کشیده شود که در گذشته‌های نه چندان دور اغلب از آنها به عنوان داروی درمان دردهای لاعلاج بشری استفاده می‌شد و بعد از عصر صفوی در ایران به بلایی خانمانسوز تبدیل شد و عام و خاص را گرفتار خود کرد. بنگ، افیون، حب فلونیا، حشیش، تریاک، چرس، قلیان، تنباکو و .. که از اندیشه بشر برخاستند، آرام آرام جای خود را در زندگی بشر باز کردند، او را به سوی نابودی سوق دادند. این مواد در عصر حاضر نیز روز به روز انسان را به سوی زبونی و سستی و عجز می‌کشاند و روحیهٔ دلاوری، شجاعت، جنگاوری و حتی انسانی را از او می‌گیرند و به سوی دنیای حیوانی هدایتش می‌کنند.

این پدیده‌ها هر چند در برهه‌ای از زندگی بشری برخی به عنوان ماده‌ای مقدس و برخی به عنوان درمان دردهای گوناگون بودند، اما با دستکاری بشر به آسیب‌رسانهایی تبدیل شدند که تیشه بر ریشهٔ او زدند. و آسیبها و انحرافات فراوانی در زندگی او پدید آوردند که نظم جامعه را با اختلال مواجه کردند، و انسان را از داشتن یک زندگی سالم و جامعه‌ای سالم محروم ساختند. در تاریخ ایران، دورهٔ صفوی آغاز رواج این مواد مخدر و سستی آور در سطح جامعه است که با رایج شدنشان در بین عام و خاص انحرافات و آسیبهایی را سبب شدند که در آثار مختلف سیاحان اروپایی و کتب تاریخی بازتاب خاصی دارند.

آنچنان که مشخص است، تغییرات و تحولات تاریخی، سیاسی و اجتماعی در آفرینش شاهکارهای هنری تأثیر قابل توجهی به جا می‌گذارند، زیرا یک هنرمند که از افراد آگاه اجتماع محسوب می‌شود، اثرش آینه‌ای است که اوضاع اجتماعی را انعکاس می‌دهد. شاعران هم از جملهٔ هنرمندانی هستند که با هنر شاعری و با جادوی لفظ و معنی این تغییرات را با مخاطب در میان می‌گذارند و در بسیاری از موارد هم خود همین شاعران در امواج این پدیده‌های اجتماعی گرفتار می‌شوند که آثارشان بهترین گواه بر چگونگی مواجه شدن آنها با این وضعیت‌های جدید اجتماعی است. پس توجه به دیدگاه چنین هنرمندانی دربارهٔ اوضاع حاکم بر جامعه، ارزشها، هنجارها و

ناهنجاریهای فرهنگی، شیوه زندگی و آداب و رسوم و دیگر مسائل ... می‌تواند گوشه‌هایی از وضعیت اجتماعی آن عصر و حتی زندگی هنرمندان را روشن نماید. در ابتدا نگاهی به پیشینه پدیده‌های مخدر که در عصر صفوی و بخصوص در دیوان صائب تبریزی انعکاس پیدا کرده‌اند، افکنده می‌شود.

افیون

چاره وارستگی از خلق قطع صحبت است
قطع افیون را علاجی بهتر از تقلیل نیست
صائب

هیپون، اپیون و پیون، کاربردهای مختلف کلمه معرب و معروف «افیون» است. در یونانی «Opion»، در لاتینی «Opium» که در همه زبانهای اروپایی به همین شکل اخیر آمده است. در سانسکریت اهیپنه «Ahiphena» خوانده شده است. این ماده مخدر شیره گیاهی است که در فارسی «کوننار» یا «نارکوک» نام دارد، و از تره‌ای که آن را کوک (کاهو = به عربی خس البری) خودرو گویند نیز گرفته می‌شود.

شیره سفید رنگی که مخصوصاً از کاهوی زهری «Lactuca virosa» گرفته می‌شود در اثر هوا خشک و تیره رنگ می‌گردد، بعد مثل شیره‌ای می‌شود که از کوننار سی‌گیرند. پیشینیان همان خاصیتی را که برای افیون کوننار قایل بودند، برای افیون کوک یا کاهو هم قائل شده‌اند (ص ۱۱۶).

شیره‌ای که از پیله یا غوزه کوننار بعد از تیغ زدن فرو می‌چکد و در هوا بسته می‌شود وقتی به تریاک تبدیل می‌شود که آن را سالش دهند. کشتکار آنچه را که شیره نیم بسته به پیله چسبیده می‌تراشد و در تشتی جمع می‌کند. این خمیر توسط سر پنجه ماهر تریاک مال به دارویی تبدیل می‌شود که دردهایی برآلام بشری می‌افزاید. در گذشته افیون از اجزای مهم اقسام تریاق (تریاک) به دست می‌آمده است. همان گونه که در اودیسه هومر هم آمده است و در ابتدای سخن ذکر شد، نامبردارترین آن از سرزمین مصر می‌آمده است. از منطقه ثیبه (اسیوط) که ناصر خسرو قبادیانی در سفر چهارم حج خود از آن منطقه عبور می‌کند و درباره‌اش چنین می‌گوید:

به شهری رسیدیم که آن را «اسیوط» می‌گفتند. و افیون از آن شهر خیزد و آن خشخاش است که تخم آن سیاه باشد، چون بلند شود و پيله بندد، او را بشکنند. از آن مثل شیره بیرون آید، آن را جمع کنند و نگاه دارند؛ افیون باشد (۲۳/ص ۷۹).

«تریاک» باید از شصت جزء ترکیب یافته باشد که رفته رفته اجزای آن به بیست و ده و چهار و سه کاهش پیدا کرد. اجزای آن را می‌توان غیر از افیون که معمولاً یک جزء آن است شراب، عسل، دارچین، ناردین، هل و ... نام برد.

در یونانی «Theriakos» که در همه زبانهای اروپایی آمده، عبارت است از ترکیب چند دارو که برای گزش جانوران بویژه مار به کار می‌رود. در کتب طبی ایرانی و عربی به فهرستی از تریاقات برمی‌خورید که اجزاء مقدار آنها معین شده و از خواص شگفت انگیز آنها سخن رفته است. در هر تریاکی خواه تریاق اروپائی و خواه مشرقی یک جزء آن افیون است و در برخی از آنها به جای افیون داروی دیگر به کار برند، که شریفترین تریاق، تریاق فاروق (یعنی جداکننده خون و زهر و نجات دهنده تن از زهر) نام دارد. در سنت ایرانی فریدون پادشاه، پیشداری نخستین کسی است که تریاق می‌سازد... کلمه پادزهر همان تریاق یا تریاک است که جزء اول آن به شکل پتی و پیستی در زبانهای هخامنشی و پارتی باستان و اوستایی آمده است. پس تریاک یک کلمه یونانی است و چون یک جزء تریاک افیون بوده، کم کم تریاک و افیون مترادف هم پنداشته شده‌اند (۲/ص ۱۱۱).

افیون که ابتدا چاره‌ای برای دردهای بشری بود، خود دردی به دردهای فراوان بشری با کمک خود همین بشر اضافه می‌کرد تا جایی که آن را برخی «آسیب آسیا» نامیده‌اند (۲/ص ۱۱۹).

شاردن، سیاح معروف این داروی به درد مبدل گشته را چنین توصیف می‌کند: «یکی از گیاهان قابل توجه ایرانیان بوته خشخاش می‌باشد. این بوته در بیشتر نقاط گیتی می‌روید، اما به قدر خشخاشهای ایران شیره نمی‌دهد. او بعد از چگونگی تهیه شدن آن می‌افزاید: ... این ماده چنان مخدر است که جمع کنندگانش آن قدر ضعیف و سست و ناتوان می‌شوند که مرده بیرون شده از گور را می‌مانند. ایرانیان خشخاش را «افیون» می‌گویند. بهترین خشخاش در لنجان شش فرسنگی اصفهان به دست می‌آید. بعضی کسان هم افیون کازرون را که مثل تریاک حوالی لنجان ترشحات زیان رسانی در معده ایجاد نمی‌کند، بر آن ترجیح می‌دهند.

تباکو

تباکو گیاه آمریکایی در میهن بومی خود از گیاهان مقدس به شمار می‌رفت و آن را به نام پتون «Petun» می‌ستودند و از بخششهایش آسمانی می‌دانستند. بعد از کشف آمریکا این گیاه به جهان معرفی شد و مصیبت‌هایی را برای بشر به همراه آورد. کریستف کلمب و همراهانش دیدند که بومیان آنجا چند برگ به هم پیچیده را آتش زده و دود آن را فرو برده، از سوراخهای بینی بیرون می‌کنند. آنها از برگهای خشک شده این گیاه بسته‌های کوچک ساخته به کمر بند و به گردن می‌آویختند. در هنگام به کار بردن چند برگ از آنها را در برگ نازک چوب ذرت پیچیده، یک گونه سیگار می‌ساختند. یا اینکه تباکو را خرد کرده و در یک نی یا استخوان جای داده آتش زده، می‌کشیدند و آن مانند چیق امروز بود (۲/ص ۱۹۳).

به کمک اسپانیاییها این گیاه به اروپا رسید و به یاری پرتغالیها که همسایه آنها بودند تباکو از جنوب ایران به کشور ما راه یافت. تاریخهای ۹۹۹ هجری و ۱۰۰۸ را زمان ورود تباکو به ایران می‌دانند، اما اگر این رباعی که در ادامه خواهد آمد، انتسابش به اهلی شیرازی درست باشد، تاریخ ورود آن را قبل از این تاریخ باید دانست:

قلبان زلب تو بهره ور می گردد
نی در دهن تو نیشکر می گردد
بر گرد رخ تو دود تباکو نیست
ابری ست که بر گرد قمر می گردد

(به نقل از ۲/ص ۲۱۹)

شاه عباس وقتی که در گرجستان شنید که سربازانش پول دریافتی خود را برای بهای تباکو از دست می‌دهند، استعمال آن را منع کرد [و] اگر کسی از این فرمان سرپیچی می‌کرد، بینی و لب او را می‌برید. او حتی دستور داد یکی از بازرگانان را که قصد فروش تباکو در میان سربازان [را] داشت، با تباکوهایش بر روی پشته هیزم جای دهند و در میان دود تباکو و هیزم نابود کنند (۲/ص ۲۰۰).

تاورنیه درباره‌ی خو گرفتن ایرانیان به آن در دوره صفویه چنین می‌نویسد: ایرانیان از زن و مرد به اندازه‌ای به تباکو خوی گرفته‌اند که آن را از آنان گرفتن مانند جان گرفتن آنان است. بسیاری از آنان، آن را به نان هم برتری می‌دهند. کارگران همین که مزدی یافتند و پولی از کار روزانه خود به دست آوردند، نخست بخشی از آن را به بهای تباکو و بخش دیگر را از برای نان و میوه می‌دهند (۲۰/ص ۶۳۹).

شاردن سیاح دیگر روش به کار بردن آن را در میان ایرانیان با اروپاییان متفاوت می‌بیند و می‌نویسد: روش کار ایرانیان و هندیان برای اروپاییان کاملاً ناآشناست، زیرا هوای این دو کشور گرمتر و خشکتر از هوای عثمانی و اروپاست و استعداد و نیروی تفکرشان بیشتر و روشنتر از ماست. او بعد شرحی از چگونگی استفاده از قلیان و طرز استعمال تنباکو توسط این وسیله اضافه می‌کند که در مغرب زمین تنباکو به صورتهای مختلف به کار می‌رود: دود می‌کنند، برگ تنباکو را می‌جویند. یا به صورت گرد مصرف می‌کنند، پرتغالیها بینی خود را از سوده آن می‌آکنند. ولی مردم مشرق زمین فقط دود تنباکو را می‌کشند. او می‌گوید ایرانیان چنان به کشیدن دود تنباکو معتاد شده‌اند که بیشتر اوقات نی قلیان را میان دو لب خود دارند. او می‌گوید اشخاص بزرگ و صاحب مقام هنگامی که بر اسب هم سوار هستند، از قلیان استفاده می‌کنند. در مدارس هم استاد و شاگرد لوله قلیان به لب دارند و در ماه رمضان هم با قلیان و با دود تنباکو روزه را می‌شکنند (۱۱/ج ۲/ص ۷۰۸).

غلیان یا قلیان که ایرانیان مصرف تنباکو را با آن آغاز کردند؛ چه با قاف و چه با غین به معنی جوشش است و این نام به خاطر جنبش و جوشش آن در هنگام کشیدن است. این وسیله در کشورهای مختلف با اسامی مختلف کاربرد دارد. در سوریه «نفس» در هند «حقه»، در ترکیه و عراق «نارگیله» به کار می‌رود. نارگیله همان جوز هندی است که هنوز هم در هند قلیانهای کوچک از نارگیل ساخته می‌شود (۳/ص ۲۰۹).

وقتی این گیاه آمریکایی نتوانست به تنهایی به معتادان آن آرامش لازم را ببخشد، مواد مخدر دیگری را با آن مخلوط کردند که از جمله آنها بنگ و چرس است که در دوره مورد نظر ما، یعنی دوره صفویه کاربرد داشته است.

چرس ساقه سقزی و مخدری بود که از برگ کنب می‌گرفتند و درویشان آن را با توتون و تنباکو مخلوط کرده، در چپق و یا سر غلیان گذاشته، جهت کیف می‌کشیدند (۱۶/ص ۱۲۳).

شاردن می‌گوید در بیشتر مناطق ایران مخصوصاً در سوزیان - شوش و همدان که شوش قدیم است - تولید می‌شود. در اطراف کرمان و نواحی مجاور خلیج فارس نوع مرطوب آن به دست می‌آید. او انگلیسی‌ها را نخستین اروپاییان معتاد به دود تنباکویی می‌داند که با مردم ایران به داد و ستد پرداختند و می‌گوید: زیاده روی در کشیدن دود تنباکو آنان (ایرانیان) را ضعیف و تکیده و پژمرده می‌دارد. آنها خود به

زیانهای دود تنباکو آگاهند، اما وقتی از ایشان پرسیده می‌شود. پس چرا قلیان می‌کشید، می‌گویند: چه کنیم، عادت شده و می‌افزایند دلخوشی ما فقط در کشیدن قلیان است. (۱۱/ج ۲، صص ۷۰۹-۷۰۶).

افیون و تریاک در شعر فارسی قبل از دوره صفویه به شکلی متفاوت، با این دوره انعکاس پیدا کرده است. افیون که دارویی مسکن و منوم و سست کننده بوده، به نامهای اپیون، هیپون و پیون در آثار شاعران دوره‌های مختلف شعر فارسی ذکر شده است. رودکی:

تلخی و شیرینیش آمیخته است کس نخورد نوش و شکر با پیون
ناصرخسرو:

هزل ز کس مشنو و مگویی از براک عقل تو را هزل دشمنی است چو هیپون
مولوی:

چه دانشهای بسیار است لیکن من نمی‌دانم
که خوردم از دهان بندی در آن دریا کفی افیون
حافظ:

از آن افیون که ساقی درمی‌افکند حریفان را نه سرماند و نه دستار
تریاک که دارویی ترکیبی برای گزش مار، کژدم، عنکبوت و رتیل بوده، کاربردی پادزهری در شعر فارسی پیدا کرده است. فردوسی:

زگیتی مرا شور بختی ست بهر پراکنده بر جای تریاک زهر
ناصرخسرو:

اگر داد و بیداد داور شوند بود داد تریاق و بیداد سم
سعدی:

زهر از جهت تو عین داروست زهر از قبل تو محض تریاق
حافظ:

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم و گر تو زهر دهی به که دیگری تریاک
ابتلا به مواد و ترکیبات سستی آور و مخدري که روزی بشر درمان دردهای خود را در آن می‌جست، دوره صفویه را به یکی از آسیب‌پذیرترین دورانهای اجتماعی ایران تبدیل کرده بود. شعر فارسی به عنوان یک پدیده اجتماعی که از اجتماع تأثیر

می‌پذیرد، مصرف غیر طبیعی این مواد را انعکاس داده است. برخی از این شعرا خود به این مواد زیان آور دچار بوده‌اند. عده‌ای دیگر هم بر اساس وظیفه شاعری خود از سر پند و اندرز مخاطبشان را از به کارگیری این مواد آسیب رسان بر حذر داشته‌اند. طالب آملی آنقدر گرفتار مصرف این مواد سستی آور و مخدر بود که در حضور ممدوح به علت مصرف فراوان آنها زبانش از گفتار باز ماند و مجبور به عذرخواهی شد. در دیوان این شاعر برجسته به نمونه‌هایی از ابتلای این شاعر به اعتیاد بر می‌خوریم:

طالب نصیب ما ز می‌لاله رنگ نیست ما را برات نشاه به افیون نوشته‌اند

(۱۶/ص ۴۵۲)

روی گردان می‌شود از صحبتش فیض شراب

همچو طالب هر که او معتاد افیون می‌شود

(۱۶/ص ۵۸۷)

میرزا جلال اسیر که از بنگیان قهار روزگار خود بود، آنچنان در این امر زیاده روی کرده شهره عام و خاص شده، از سر تمسخر به این عمل او سوگند می‌خورند. در قسمنامه‌ای که لطفعلی بیگ سروده است، در مورد او چنین آمده است:

به سلطانعلی بیگ و جام میش به بنگ جلالی و آب پیش

(۲۴/ص ۴۵)

صفی صفاهانی همان شاعری که روزی دعا می‌کرد ساقی او را از کشور بی‌رواج ایران به سرزمین آرزوها هند ببرد، آنچنان خمار او را آزار می‌داد و بنگ به او آرامش می‌داد که می‌گفت:

در وقت خمار چو یزیدم بنگم چو رسید با یزیدم (همان)

مخفی رشتی از ملازمان امام قلیخان، حاکم فارس چندان در شرب کوکنار مبالغه می‌کرد که او را «کوکناری» لقب داده بودند (همان).

آنچنانکه در منابع آمده است، در شیراز امام قلیخان سعه صدر بیشتری در برخورد با این قبیل شاعران داشته‌است.

در تذکره نصرآبادی در ذکر حال محمد قلی سلیم آمده است که در شیراز به حضور امام قلیخان رسید. با وجود اینکه تنباکو قروق بوده، در حال دستور می‌دهد که برای او قلیان بیاورند. آن غلیان چینی بزرگ جئه بود. سلیم فرمود که:

در خانه به کدخدای ماند همه چیز

چون خان قوی جثه بود، از این حرف آزده شده و دیگر به او توجهی نکرد (۱۵/ص ۳۲۷).

نظیری نیشابوری هم به تنباکو علاقه داشته و در اشعارش این علاقه مندی پیداست.

نی سنبل تنباکویی نه آتش رخساره‌یی

دل بوی خامی می‌دهد بی داغ آتشپاره‌یی

(۱۲۳/ص ۱۵)

بسیاری از شاعران هم زبان به نکوهش این مواد گشوده‌اند. سرمد کاشی تنباکو را آفت بزرگ امید می‌داند و گلخن را از گلویی که چنین دودی می‌کشد، بهتر می‌داند. او گمان نفع بردن از آن را بمانند از دود سیاه خانه سپید کردن محال تر می‌داند (۲۴/ص ۳۱۱).

شاه قاسم فهمی قزوینی افراط در مصرف بنگ را باعث حیرانی و پشیمانی می‌داند. او اعتقاد دارد که این ماده سستی انگیز فرد را از عالم انسانی بیرون می‌برد و به دنیای حیوانی می‌کشاند (۱۵/ص ۱۲۵).

کلیم همدانی هم از شاعران معروف این دوره در تصاویرش از این مواد خانمان برانداز استفاده کرده، می‌گوید: ... دوری از سایه ممدوح سخت تر و صعب تر از بریدن تریاک است (۱۹/ص ۵۷). برای او نه تنها باده از صحبت ممدوح مست است بلکه افیون هم هلاک قامت اوست. کلیم در اشعارش معتقد است که از وقتی که آتش می‌رخت بر بسته و جایش را دود تنباکو گرفته است، در بزم عشرت روشنایی نمانده است (۱۹/ص ۲۰۳).

نصرآبادی به افیونی بودن محمد حسین آملی که منظور تخلص می‌کرد، اشاره دارد (۲۴/ج ۱، ص ۵۳۱). درباره میر مظهر از سادات سماکی استر آباد می‌گوید که کوکناری شده کیف بسیار می‌خورد و در کمال عسرت بود. گاهی در کوکنارخانه‌ها قصه خوانی می‌کرد (۲۴/ص ۵۹۳).

آنچنان که نصرآبادی آورده است، گویا خود وی هم زمانی گرفتار چنین بلاهایی بوده است (۲۴/ص ۲۷).

یکی از شاعران برجسته و قابل توجه دوره صفوی که در متن جامعه صفوی قرار داشته و اجتماع آن روز را بخوبی می‌شناخته است، صائب تبریزی، بزرگترین شاعر سبک هندی است. انحرافات و آسیبهای اجتماعی در دیوان او بخوبی انعکاس پیدا کرده است. بررسی هر کدام از این مسائل مهم اجتماعی در دیوان او می‌تواند در شناخت بیشتر زندگی اجتماعی آن عصر مؤثر واقع شود.

او که از ابتدای زندگی‌اش با پدیده‌های اجتماعی مهاجرت پیوند خورده بود، با کوچ اجباری که از پدیده‌های اجتماعی قابل توجه دوره صفویه است - از تبریز به اصفهان آورده شد و مجبور شد خود را با محیطی تازه هماهنگ کند. زمانی که شخصیت او در حال شکل گرفتن بود، در اصفهان مرکز حکومت حاکمان صفوی به سر می‌برد که از طرفی حکومت آنان استحکام پیدا کرده بود و از طرف دیگر هم انواع انحرافات و آسیبهای اجتماعی و انواع جنایات در کنار آرامش ظاهری دوره شاه عباس، تار و پود جامعه را مثل موربانه ریز ریز می‌کرد. بعد از آن دافعه‌های وطن و جاذبه‌های هند او را به سرزمین هند کشید؛ تا دور از کانون قدرت صفوی بخت خود را برای تضمین آینده حرفه‌ای آزمایش کند و پایه‌هایی که برج آرزوهایش را بر آن بنا می‌کرد، مستحکم‌تر سازد و بر اوج بنای متعالی سبک هندی تکیه زند.

بعد از اینکه هند هم روح تشنه او را سیراب نکرد و غربت آزرده‌اش کرد، به بهانه آمدن پدر پیرش به دیار غربت با او به ایران بازگشت در چند سال اقامت در وطن در خدمت سه تن از پادشاهان صفوی؛ یعنی شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ هـ) شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲) و شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۰۵ هـ) به سر برد، و در اشعار مختلف به مدح و ستایش آنها پرداخت. هر چند او یازده سال آخر حکومت شاه سلیمان را درک نکرد، چون در سال (۱۰۸۷ هـ) چشم بر روی دنیایی که از مردمان آن گریزان بود، بست و برای همیشه در تکیه درویش صالح نزدیک مسجد لبنان اصفهان آرام گرفت.

از انحرافات و آسیبهای اجتماعی که در دوره صفویه رایج شد و شعر این دوره بخصوص شعر صائب به عنوان بزرگترین شاعر این سبک آن را بخوبی انعکاس داده است و خود شاعر هم از آنها بی‌نصیب نبوده است، مسائل مختلفی از قبیل شرابخواری، اعتیاد به مواد مخدر و زیان رسان، شاهد بارزی است که در این مقاله به مسأله اعتیاد به مواد آسیب‌رسان و مخدر پرداخته می‌شود.

مصرف مواد سستی آور در عهد صفوی بلایی بود که خاص و عام را دچار کرده بود. این دردسر که بتازگی به جمع دردهای ایرانیان اضافه شده بود، با حرکتی آرام و خزنده در لابه‌لای جامعه آن روز نفوذ کرد و توانست آسیبهایی جدی به آن وارد سازد؛ تا جایی که می‌توان گفت یکی از دلایل سقوط حکومت صفوی، افتادن به دام چنین آسیبهایی بود که قدرت تصمیم‌گیری صحیح را از همه؛ بخصوص سران جامعه گرفته بود.

مبارزه برخی از شاهان و علما هم نتوانست به طور جدی این معضل جامعه را مهار کند تا جایی که ایران از منطقه یزد و اصفهان به قلمرو عثمانی و هند افیون صادر می‌کرد و نتوانست از درآمد فراوان آن چشم‌پوشد (۱۵/ص ۱۱۷).

صائب نیز که خود از درباریان و رجال معروف زمان صفوی محسوب می‌شد، گرفتار چنین بلایی بوده و بهترین گواه بر این ادعا دیوان اوست. دکتر فرجاد دلیل اعتیاد درباریان و رجال دوران صفوی را چنین بیان می‌کند:

«آنچه مسلم است، در زمان صفویه استعمال تریاک بیشتر به منظور تعدیل اضطراب بزرگان و درباریان و رجال عالی‌مقام و خوشگذرانی و تفریح معمول شد» (۱۶/ص ۱۷).

راوندی اشاره می‌کند: خوردن تریاک از آغاز دولت صفوی در میان ایرانیان معمول شد. بسیاری از مردم، شاهزادگان و سرداران سپاه به خوردن این سم جانکاه معتاد بودند و هر یک مثل سیگار کشان امروزی همیشه تریاک‌دان زرین جواهر فشانی در جیب داشتند (۱۶/ص ۲۳۰).

صائب آن کیفی را که مخموران از شراب به دست نمی‌آوردند، در طلوع نشسته تریاک دریافته است:

صائب آن کیفی که مخموران نیابند از شراب در طلوع نشاء تریاک می‌یابیم ما
او مخاطبش را به ادراک نشأتین دعوت می‌کند و از او می‌خواهد که تریاک و
باده را به هم یک کاسه کند :

غافل مشو چو لاله ز ادراک نشأتین یک کاسه ساز باده و تریاک را به هم
(۱۴/ص ۲۸۲۴)

باده و تریاک در زندگی روزمره شاعر به مقتضای زمانه حضوری جدید پیدا کرده‌اند؛ تا جایی که ممنوع شدن و آزاد شدن مکرر آنها شاعر را ملول و آزرده می‌کند و گله و شکایت سر می‌دهد که:

تا چند به یک حال کسی را نگذارند از باده گذشتیم و ز تریاک بریدیم
(۱۴/ص ۲۸۷)

شاعر در مواردی جام می‌را بر تریاک ترجیح می‌دهد:
جای جام باده را تریاک نتواند گرفت خاک جای آب آشناک نتواند گرفت
(۱۴/ص ۶۸۸)

صائب دربیتی که در ابتدای یکی از نامه هایش آورده و برخی به اشتباه آن را از خود او دانسته‌اند، به ممنوع شدن شراب و در نتیجه آن پناه بردنش به دود تلخ اشاره می‌کند:

شستم لب پیاله ز آب شراب تلخ کردم بدود تلخ قناعت ز آب تلخ
(۶/ص ۲۳۴)

این بیت در دیوان صائب چاپ آقای قهرمان نیامده است. برخی منابع از جمله *هرمزنامه پور داوود* و *تاریخ اجتماعی ایران* راوندی آن را نقل کرده‌اند. صائب از شاعرانی است که در کنار مشغول بودن به مسائلی، از قبیل شراب، اعتیاد و حتی شاهد بازی که به کرات در دیوانش آمده است، به زیان پرداختن به می و تریاک و پشیمانی ناشی از مصرف آنها نیز معترف است:

صائب کدام غبن به این می‌رسد که ما داریم می به ساغر و تریاک می‌زنیم
(۱۴/ص ۲۸۵۲)

در قطعه نثری، دست کشیدن از شراب و پناه بردنش به غلغل غلیان را چنین ادیبانه بیان می‌کند:

«روزهاست که این سودا زده آفرینش و این سیاهنامه قلمرو بینش، گردن طاعت از خط جام، و دامن رغبت از شراب مدام، کشیده و در حلقه سلسله مویان و دایره سوختگان تنباکو درآمده، مینای می را به طاق نسیان گذارده و دیده ساغر را به نمک فراموشی انباشته از آتش بی دود می به دود چشم سیاه اکتفا نموده و از شعله آواز مطرب به غلغل غلیان قناعت کرده» (۲/ص ۲۷).

صائب با وجود پیروی از دود غلیان - که دل او را که خانه خداست سیاه می‌کند- دست برنداشته بود و در دو غزل که با مطلع‌های زیر در دیوان او آمده است، به این مسأله اعتراف می‌کند:

تا کی زدود غلیان دل را تباه سازی این خانه خدا را تا کی سیاه سازی ؟
(۱۴/ص ۳۴۱۰)

نیست چون صبح ترا جز نفس معدودی

چون کنی چون دل شب تیره‌اش از هر دودی؟
(۱۴/ص ۳۳۲۰)

صائب دود و جادو را از یک قماش به شمار می‌آورد و به مخاطبش و خودش توصیه می‌کند که این قسم جادوها را در دلش پناه ندهد. چون وقتی که صبح پیروی در زندگی کسی دمید، دیگر موقع سیاه کردن طومار زندگی نیست، بلکه شخص باید به دنبال سفیدکاری باشد. او باور دارد که اگر کسی اعتیاد و خوگرفتن به دود را ترک کند، در عرض یک دو هفته می‌تواند آیینۀ درونش را مثل ماه روشن کند. او در اوج پیروی روشنگر دل خود را ذکر الله می‌داند:

وقت است وقت صائب کز دود لب ببندی روشنگر دل خود ذکر اله سازی
(۱۴/ص ۳۴۱۰)

انسانی که سرمایه عمرش از یک دودم بیشتر نیست، نباید آن را صرف دودی کند که هیچ سودی به حال او ندارد. صائب اعتقاد دارد که اگر دود زلفت ایاز هم باشد، نباید محمود دل را به دست او سپرد تا آن را در زنجیر خود گرفتار کند. صائب هر چند خود به زیان این دود ایمان دارد، اما گویا مثل مردان مرد که از آتش گذشتند، سیاووش وار نتوانست از این آتش بگذرد و رو سفید شود. او نه تنها از آتش نگذشت، بلکه توانایی گذشت از دودی را که گرفتار آن شده بود، نداشت:

عیش خود تلخ مکن صائب از این دود کثیف

گر به آتش نگذاری به تکلف عودی
(۱۴/ص ۳۳۲۰)

این که چرا صائب و امثال او در دوره صفویه به دام چنین بلاهایی افتاده‌اند، می‌تواند برای هر خواننده‌ای قابل توجه باشد. دکتر زرین کوب چنین پاسخ می‌دهد که:

تسلیم به جاذبه شراب، اعتیاد به تریاک و کوکنار و مخصوصاً علاقه به تنباکو و «قلیون» که بحث در حلال و حرام آن گه گاه در بین فقها هم گرم می‌شد و به هر حال صائب به آن نیز مثل تریاک و شراب یک چند علاقه تمام یافته بود، البته از لوازم احوال جامعه‌ی بی بود که در امواج تعصب و تسلیم و تقلید دست و پا می‌زد و در لوازم شفاعت و تولی و تبری احساس گناه و وجدان نگران خود را نشان می‌داد (۸/ص ۱۳۴).

صائب که در به کار بردن صنعت اسلوب معادله در بین شاعران سبک هندی معروف است، این صنعت ادبی را - که از ویژگیهای بارز سبک هندی است - برای این بلای خانمانسوز که در دوره رواج همین سبک رایج شد، به کار می‌برد. او تنها راه ترک اعتیاد به افیون را بمرور کم کردن آن می‌داند و از آن اسلوب معادله‌ای برای بریدن از خلق جهان، بیگانه شدن از آشنایان جهان و ترک صحبت خلق - که چاره وارستگی از آنهاست - می‌سازد:

چاره وارستگی از خلق ترک صحبت است

قطع افیون را علاجی بهتر از تقلیل نیست

(۱۴/ص ۶۵۱)

ترک افیون را علاجی بهتر از تقلیل نیست

اندک اندک ز آشنایان جهان بیگانه شو

(۱۴/ص ۳۱۵۱)

به کم کردن توان از دست افیون جان بدر بردن

ببر پیوند از خلق جهان آهسته آهسته

(۱۴/ص ۳۲۰۳)

صائب کسی را که به خاطر ترطیب دماغ از افیون استفاده می‌کند، مثل کسی می‌داند که دوستی را از لشکر بیگانه طمع می‌کند (۱۴/ص ۱۱۸۲). به نظر او افیون خماری باده خونگرم را نمی‌شکند، چون نباید کسی از دایه مهربانی مادر را طمع داشته باشد (۱۴/ص ۲۲۷۷). صائب اعتقاد دارد که شخص همان‌طوری که افیون می‌خورد، افیون نیز هستی او را می‌خورد و فنا می‌کند. پس هر چه شخص بیشتر گرفتار آن شود و از آن بیشتر مصرف کند، سریعتر فانی می‌شود (۱۵/ص ۳۲۰۳).

نکته قابل توجه این است که در این دوره هنوز از فعل کشیدن برای تریاک و افیون استفاده نمی‌کنند، بلکه برای مصرف آن فعل خوردن و زدن که مجازاً به معنی

خوردن است به کار می‌رود و این نشان می‌دهد که در این دوره هنوز استعمال این مواد به شکل کشیدن رایج نبوده است.

دوستی از لشکر بیگانه می‌دارد طمع

بهر ترطیب دماغ آن کس که افیون می‌خورد

(۱۴/ص ۱۱۸۲)

کاهش و افزایش این نشأه با یکدیگرست

می‌خورد افیون ترا چندانکه افیون می‌خوری

(۱۴/ص ۲۸۵۲)

صائب با وجود اینکه خود گرفتار دود غلیان و خوردن افیون و زدن تریاک است، خود و مخاطبش را به خاطر وظیفه ارشادی‌اش از یاد نمی‌برد. او کسانی را که به خاطر دل بستن به این دود آتش پرست شده‌اند، حیواناتی می‌داند که عاشق گیاه هستند و معتقد است:

لوح وجود انسان آئینه‌ای خدایی است این قسم مظه‌ری را تاکی سیاه سازی

(۱۴/ص ۲۴۱۰)

دکتر زرین کوب درباره ملک الشعراء دربار شاه عباس دوم که شاه را در فتح قندهار همراهی کرده، می‌گوید که نا مرادی و شکستگی به آن اندازه در او تأثیر کرده بود که همه جا در نشئه شراب و تریاک و قلیون خویش در پیچ و خم غزل‌های نیم عرفانی و نیمه عاشقانه غرق شود (۸/ص ۱۳۶).

او آخرین روزهای زندگی صائب را چنین توصیف می‌کند:

پایان عمر او در نشئه تریاک و قلیان گذشت؛ پیش از آن از شراب نیز روی گردان نبود. از قول او نقل می‌کنند که گفته است: اگر به شوق کشیدن قلیان نباشد، چرا کسی از خواب سر بردارد (۹/ص ۲۹۹).

نکته قابل توجه در پایان این مقاله این است:

این مقاله درصدد نیست صائب را به عنوان شاعری تریاکی و افیونی صرف معرفی نماید، چون زندگی او چنین وضعیتی را نشان نمی‌دهد. اگر هم از این مواد استفاده کرده، به صورت تفننی و مقطعی بوده است. در ضمن طرز فکر او که نزدیکی زیادی به حافظ دارد، اقتضا می‌کند که استفاده از چنین پدیده‌هایی را به خود نسبت دهد تا غیر مستقیم بر دیگران خرده بگیرد که تأثیرش بر مخاطب بیشتر است. نکته

دیگر این است که او شاعری تصویر ساز است و از همهٔ پدیده‌های اطرافش جهت تصویرسازی شاعرانه سود جسته است. این پدیده هم که پدیدهٔ جدید اجتماعی بوده، مورد مناسبی برای کار شاعر بوده است. پس نباید تصور شود که او نیز مانند شاعرانی، از قبیل: طالب آملی، میرزا جلال اسیر، ملافهمی رشتی و دیگران هستی و نیستی خود را بر سر مصرف این مواد به باد فنا داده است. به نظر می‌رسد قضاوت دکتر زرین کوب در این مورد را باید با دقت بیشتری دوباره بررسی کرد.

منابع

- ۱- تاورنیه، ژان باتیست: سفرنامه، ترجمهٔ ابوتراب نوری، چاپ اول، انتشارات سنایی، بی‌تا.
- ۲- پورداوود، ابراهیم: هرمزد نامه، چاپ اول، انجمن ایرانشناسی، تهران، ۱۳۳۱.
- ۳- جعفریان، رسول: صفویه از ظهور تا زوال، چاپ اول، مؤسسهٔ فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، ۱۳۷۸.
- ۴- جعفریان، رسول: صفویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست، چاپ اول، پژوهشکدهٔ حوزه دانشگاه، قم، ۱۳۷۹.
- ۵- دریاگشت، محمدرسلول: صائب و شبکهٔ هندی در گسترهٔ تحقیقات ادبی، چاپ اول نشر قطره، تهران، ۱۳۷۱.
- ۶- راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، چاپ دوم، ناشر مؤلف، تهران، ۱۳۶۸.
- ۷- روملو، حسن بیگ: احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوائی، چاپ اول، انتشارات بایک، تهران، ۱۳۵۷.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین: از چیزهای دیگر، چاپ سوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۱.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین: باکازوان حله، چاپ هفتم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۰- سماواتی، مجید: آسیب شناسی اجتماعی ایران، چاپ اول، انتشارات نوبل، تبریز، ۱۳۷۴.
- ۱۱- شاردن: سیاحتنامه، ترجمهٔ اقبال یغمایی، ج ۴، انتشارات نوبل، تبریز، ۱۳۷۴.
- ۱۲- شبلی نعمانی: شعرالعجم، ترجمهٔ سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.

- ۱۳- شیخاوندی، داور: جامعه‌شناسی انحرافات، چاپ سوم، نشر مرنديز، گناباد، ۱۳۷۳.
- ۱۴- صائب، محمدعلی: دیوان اشعار، تصحیح محمد قهرمان، ۶ج، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۵- صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، بخش ۱، چاپ هشتم، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۶- طالب، آملی: کلیات اشعار، تصحیح طاهری شهاب، چاپ اول، کتابخانه سنایی، بی‌تا.
- ۱۷- فرجاد، محمد حسین: اعتیاد، چاپ اول، انتشارات بدر، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۸- قمی، قاضی احمد: خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۹- کلیم همدانی، ابوظالب: دیوان اشعار، تصحیح محمد قهرمان، چاپ اول، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.
- ۲۰- کمپفر، انگلبرت: سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۰.
- ۲۱- گلچین معانی، احمد: فرهنگ اشعار صائب، ج ۲، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲.
- ۲۲- مارتین بوث: تاریخ تریاک، ترجمه منوچهر نوائی، چاپ اول، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲۳- ناصر خسرو، قبادیانی: سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور، چاپ نهم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۲۴- نصرآبادی، محمدطاهر: تذکره نصرآبادی، تصحیح محمد ناجی نصرآبادی، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۵- هروی، موفق: الابنیه عن الحقایق الادویه، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۱.